

کتاب کی از

بد گندہ

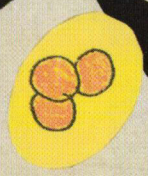
می ترسد؟

نویسنده و تصویرگر: لورن چایلد

مترجم: محبوبه نجف خانی

اغزانی

کتابخانه



تخت خوابش را پیدا کرد، خرخر ایزی به هوا رفته بود.

بالاخره وقتی هرب

دور و برش را نگاه کرد تا کتابی پیدا کند و سرگرم شود و

پس، هرب

ببرد. اما فقط توانست

کم کم خوابش



## کتاب قصه های پریان را پیدا کند.

همین، رویش حسابی خاک نشسته بود.

خیلی وقت بود آن کتاب را تماشا نکرده بود، برای

راستش، قصه های کتاب خیلی هیجان انگیز بودند. اما با این حال، چشم های هرب

خیلی زود سنگین شدند

و تا بخواهد کتاب را ببندد،

سرش

روی

صفحه های

که

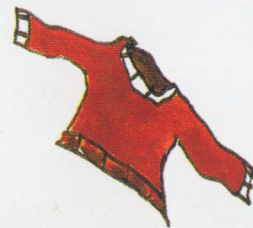
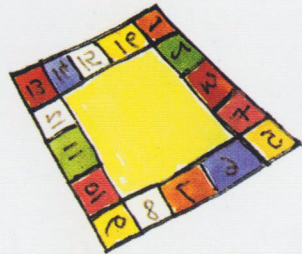
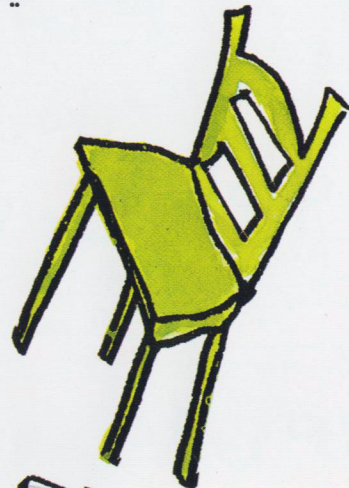
می خواند

افتاد

و

خوابش

برد.



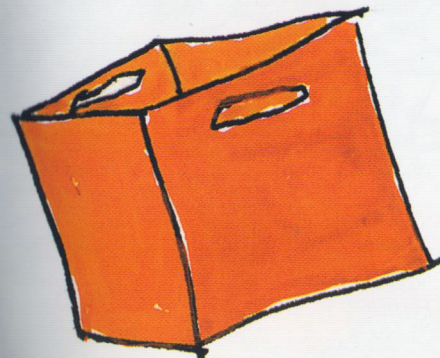
اصلاً هرب

نمی توانست

تخت خوابش

را پیدا

کند.



## گوری که موقع خواب،

در آن شب به خصوص،

دوست هرب، ایزی، به خانه ی شان آمد تا شب را

آن جا بماند. آن ها قبل از خواب، با هم بازی کردند

و اتاق را حسابی به هم ریختند.